فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc185866199)

[تکرار مطالب با صورت‌بندی جدید 2](#_Toc185866200)

[صورت اول: عضو مصنوعی 2](#_Toc185866201)

[صورت دوم: 2](#_Toc185866202)

[صورت سوم: سلول‌های بنیادی انسانی 2](#_Toc185866203)

[صورت چهارم: سلول بنیادی حیوانی 2](#_Toc185866204)

[صورت هفتم 3](#_Toc185866205)

[صورت هشتم 3](#_Toc185866206)

[صورت نهم و دهم 3](#_Toc185866207)

[صورت یازدهم 3](#_Toc185866208)

[صورت سیزدهم 3](#_Toc185866209)

[صورت چهاردهم 3](#_Toc185866210)

[چند نکته تکمیلی 4](#_Toc185866211)

[نکته اول: 4](#_Toc185866212)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

صوری که در مسئله جدیده مطرح شد مربوط به اعضای موصول یا مرقع و مذروع و پیوند زده شده بود و مواردی از اینها جز مستثنیات از حرمت نظر هست و این مجموعه بحث را می‌توان یک استثناء از حرمت نظر قرار داد در اعداد دوازده نظر که از مستثنیات حرمت نظر بود.

بعد می‌توان به عنوان یک بحث مستقل مطرح کرد که اعضای موصول و مرقع انحاء و اقسام آن که احکام متفاوتی دارد، در مواردی جواز نظر است و در مواردی‌ عدم جواز نظر است.

# تکرار مطالب با صورت‌بندی جدید

به هر حال ما صوری را ذکر کردیم. در آغاز صور را یک بازسازی می‌کنم چون یک رفت و برگشتی در اقسام داشتیم. در آن تنظیم و تقریر به همین شکلی که امروز عرض می‌کنم تنظیم بشود.

در ابتدا بدون اشاره به مبحث و حکم، عناوین و تقسیم صور را عرض می‌کنم که بعضی از اینها مصداق دارد و بعضی ممکن است فعلاً مصداق نداشته باشد ولی متصور است که بعد مصداق پیدا بکند.

## صورت اول: عضو مصنوعی

عضو اصطناعی و مصنوعی است که از جمادات ساخته می‌شود و وصل می‌شود عضو مصنوعی یعنی در مقابل عضوی که از سلول‌ها یا از اعضای طبیعی حیوان و انسان گرفته شده است و با پیچ و مهره وصل می‌شود.

## صورت دوم:

همین عضو مصنوعی است ولی اگر علم به جایی برسد که عضو مصنوعی درست بکند و پیوند بزند، فعلاً حکم خاصی ندارد. یعنی غیر از سلول بنیادی، بتواند از نبات و جماد چیزی بگیرد و متصل بکند به شکلی که مرتبط با بدن بشود.

## صورت سوم: سلول‌های بنیادی انسانی

عضو روئیده از خلایا الجذعیه یا سلول بنیادی است، وصل شود. وصل عضو بر آمده از سلول‌های بنیادی انسان است.

## صورت چهارم: سلول بنیادی حیوانی

عضو بر آمده و روئیده از سلول بنیادی حیوانی است که وصل شود

صورت پنجم و پنجم:

این است که از سلول بنیادی گرفته شود از انسان یا حیوان و ذرع و ترقیع شود.

این چهار صورت مربوط به سلول بنیادی است، صورت‌های سوم و چهارم و پنجم و ششم.

تقسیم این‌طور است که یا از انسان است و یا از حیوان و یا اینکه وصل است و یا پیوند و ذرع است.

## صورت هفتم

قطع عضو از حیوان زنده و وصل.

## صورت هشتم

قطع عضو از حیوان مرده و وصل

## صورت نهم و دهم

دو صورت هم قطع از حیوان مرده و ذرع و ترقیع، قطع عضو از حیوان زنده و ذرع

## صورت یازدهم

در انسان هم این چهار صورت وجود دارد؛ وصل عضو مقطوع از انسان حیّ،

صورت دوازدهم:

عضو مقطوع از انسان مرده

## صورت سیزدهم

ذرع و پیوند عضو مقطوع از انسان مرده

## صورت چهاردهم

ذرع و پیوند عضو مقطوع از انسان زنده.

این چهارده تا تقسیمی است که یک بازسازی لازم بود دقیق‌تر و منقح‌تر باشد که پایه صور را می‌گیرد. جز تکمله‌هایی که امروز خواهیم داشت.

چهارده صور پایه وجود دارد که دو صورت از آن‌ها مربوط به عضو مصنوعی است، وصل یا ترقیع و پیوند.

بقیه آن صور هم در چند تقسیمی که اینجا وجود دارد می‌آید؛ حیوان یا انسان، مرده یا زنده، وصل یا ذرع و پیوند. نتیجه این تقسیم‌ها آن دوازده صورت بعدی است که ملاحظه کردید.

با توجه با تفاصیل بحث‌هایی که داشتیم احکام آن‌ها روشن است، در هر کدام از اینها، گاهی تا هفت بحث داشته‌ایم، گرچه تمرکز ما روی آن نگاه و جواز و عدم جواز نگاه بود، اما نگاهی افکندیم به اصل اینکه ساخت اینها یا قطع اینها در جایی که قطع است، جایز است یا جایز نیست. این یک بحث جواز قطع و ساخت بود.

بحث دوم جواز وصل بود، آیا جایز است اینها به بدن انسان وصل بشود یا خیر؟

بحث سوم در آنجایی که ذرع بود، جواز پیوند بود آیا پیوند جایز است یا جایز نیست.

بحث چهارم این بود که تکسب به اینها از لحاظ حکم تکلیفی و وضعی چیست؟

بحث پنجم این بود که بعد از اتصال یا ذرع، التذاذ به اینها برای زوج و زوجه جایز است یا خیر؟

بحث ششم این بود که نگاه جایز است یا خیر؟ تمرکز ما روی این قسمت بود.

بحث متعدد دیگری هم بود که به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم از جمله طهارت و نجاست و امثال اینها.

منظومه بحث این شد، چهارده صورت به ترتیبی که یک بازسازی شد و نظم بهتری پیدا کرد. مبادی و مبانی بحث هم تقریباً روشن شد.

# چند نکته تکمیلی

اگر فراتر از بحث جواز و عدم جواز می‌خواست بحث بشود خیلی از مباحث دیگر هم در این صور قابل طرح است و خیلی را ما طرح کردیم اما استفراغ وسع در همه این چهارده صورت طبعاً انجام نشده است در عین حال چند تکمله خواهیم داشت که این تکمله‌ها اگر درج در صور بشود، صور را می‌تواند افزایش بده و اهمیت هم دارد، منتهی این چهارده صور، صور پایه است.

این تکمله‌ها ناظر به بعضی از ابعاد ریز همین صور است که اگر بخواهد درج بشود می‌تواند شمارش اینها را افزایش بدهد.

این چند تکمله به این ترتیب است.

## نکته اول:

این است که عضو مقطوع چگونه قطع شده است، از این حیث تقسیماتی دارد که در این چهارده صور می‌شود درج کرد ولی بحث فی حد نفسه اهمیت دارد که این عضو مقطوعی که می‌خواهد ذرع شود یا پیوند زده شود چگونه مقطوع شده است.

۱- مقطوع فی الحد

آن که در حد قطع شده است، این بحث‌های ویژه‌ای دارد، راجع به مقطوع در حد روایت داشتیم که «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ»[[1]](#footnote-1) لذا آن‌ها که ما گفتیم مقطوع به شکل طبیعی بود اما اگر مقطوع از باب حد باشد، به خاطر حد قطع شده باشد در آن ممکن است کسی قائل به تفصیل باشد، بگوید مقطوع در حد، نمی‌شود پیوند زد.

مقطوع در حد، روایتی که هست اگر معارض نداشته باشد و تمام بشود یک صورت را منع می‌کند آن که از همانی که قطع شده است، ذرع به همان کسی که از او قطع شده است، بشود، این در موثقه عمار، «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ» این ممکن است منع داشته باشد اینکه می‌گوییم ممکن است برای این است که موثقه عمار معارض هم دارد.

اما همین صورتی که عضو بریده شده از باب حد، به خود همان شخص وصل بشود، نه اینکه پیوند زده شود، مومیایی کنند و وصل کنند، ممکن است بگوییم روایت این را می‌گیرد و ممکن است نگیرد.

ممکن است بگوییم نمی‌گیرد به دلیل اینکه فرض روایت در جایی است که او گوش خود را گرفت و تازه بود و خون‌آلود بود، گرفت، از نظر طبیعی هم از خود آن بدن است می‌گیرد، روایت این است، اما در همین جا، این را جامد کنند و بعد وصل کنند، اینجا دو احتمال است؛

۱- اینک ممکن است کسی بگوید علی القاعده مانعی ندارد. طبق همان قواعد عامه‌ای که ما گفتیم ذرع مانعی ندارد و ادله حرمت ذرع را جواب دادیم، این وصل است و مثل دست مصنوعی است. ممکن است این گفته شود و ارجح هم همین است.

۲- ممکن است کسی بگوید اینجا تنقیح مناط می‌کنیم «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ» وصل هم که می‌شود در واقع آن شین را می‌گیرد پس اینجا را می‌گیرد معلوم نیست تنقیح مناطی اینجا جاری بشود برای اینکه در هر حال این موصول است، مذروع نیست که کاملاً طبیعی مثل قبل بشود. به هر حال فرق دارد.

در حد هم مقطوع در قصاص و حد وجود دارد، آیا این دو متفاوت است‌ یا یکی است؟ آنکه در موثقه عمار بود، مقطوع در مقام قصاص بود، آن هم آیا الغاء خصوصیت می‌شود و شامل موارد اجرای حدود به غیر قصاصی و قود می‌شود یا خیر؟ آن هم یک بحث است که آیا «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ» الغاء خصوصیت می‌شود و شامل حد می‌شود یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید نمی‌شود چون آنجا حق‌الناس است و متفاوت است و معلوم نیست به راحتی و آسانی قائل به الغاء خصوصیت و تنقیح مناط شد.

اگر این باشد باز محدود‌تر می‌شود. لذا این دو سه بحث آنجاست که ممکن است کسی بگوید پیوند زدن عضو مقطوع در باب قصاص و حد، این جایز نیست ولی کاملاً محدود به این قیود است؛

۱- پیوند زدن به خود آن شخص که مورد موثقه عمار است.

۲- ذرع، نه وصل

۳- جایی که قود و قصاص باشد نه حدود دیگر. بعضی از حدود قد دارد مثل سرقت، یا در مواردی که دست و پا را می‌گویند قطع می‌کنند و امثال اینها یک موارد محدودی هست.

این سه قید را بعید نیست بگوییم دارد. اگر از این قیود سه‌گانه خود شخصی که مورد قصاص قرار گرفته است، آن هم ذرع است نه وصل، سوم اینکه فقط قصاص نه غیر قصاص. این بعید نیست که موثقه اسحاق بن عمار علی فرض تمامیتها، اختصاص دارد به منع از پیوند عضو مقطوع در مقام قصاص به خود آن شخص.

همه این سه قیدی که می‌گوییم روی فرض این است که موثقه اسحاق بن عمار را در موضع خودش بپذیریم، آن هم محل کلام است و بنای بر بحث نداریم.

۴- جایی که دو نفر قصاص می‌شوند و گوش هر دو بریده می‌شود، گوش این را به این پیوند بزنند و گوش دیگری را به آن شخص دیگری منظور قطع دو گوش است، حالا حداقل یکی به خاطر قصاص گوش او قطع شده است، گوش خود او را به او پیوند نزنند و گوش دیگری را به او پیوند بزنند.

اینجا ممکن است بگوییم «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ» این را هم منع می‌کند، اختصاص به عضو خود او ندارد، این واقعاً یا این است که این اطلاق تعلیل این را می‌گیرد، نگفته است که این شین باید رفع بشود، فقط از ناحیه خود عضو، می‌گوید شین این شخص باید باقی بماند. حالا اگر گوش دیگری را بگیرد و وصل بکند، ظاهراً «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ» به اطلاق لفظی یا حتی اگر در اطلاق لفظی هم تردید کنیم، با الغاء خصوصیت بعید نیست بگوییم این مسئله درست نیست.

بنابر این اینکه در این چهارده صورت بحث پیوند و وصل انجام دادیم در غیر آن چیزهایی است که مقطوع از باب قصاص است.

در مقطوع از باب قصاص اگر موثقه اسحاق را کسی بپذیرد فی‌الجمله حرمت می‌آید با این سه قید اولیه که گفتیم و البته با تعمیم نکته چهارم که از غیر عضو خودش ترقیع بشود، بعید نیست که بگوییم آن را هم شامل می‌شود اگر موثقه اسحاق را قبول بکنیم. همه اینها اگر است برای اینکه موثقه یک معارض دارد که جای خود باید بحث شود.

پس در عضو مقطوع در این چهارده صورت که می‌گفتیم یک تبصره و استثنائی وجود دارد راجع به عضو مقطوعی در مقام حد.

اینکه کسی بگوید چند سال این جدا باشد، بعد آن را پیوند بزند، اطلاق روایت آن را می‌گیرد و می‌گوید نه.

در «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ» سه احتمال است؛

۱- اینکه بگوییم شین آناً ما که این مقصود نیست.

۲- بگوییم شین مستمر در عمود یک زمان معتدبه

۳- اینکه بگوییم شین مستمر الی آخر عمره.

دومی که حتماً هست برای اینکه شین آناً ما مقصود روایت نیست. سومی هم به اطلاق باید گفت، «إِنَّمَا یَکُونُ اَلْقِصَاصُ مِنْ أَجَلِ اَلشَّیْنِ» یعنی مادام حیاً. نکته اخیر این است که روایت معارض دارد در خود مورد هم اشکال ندارد.

خلاصه مطلب

بنابر این آنچه ما امروز عرض کردیم این است که عضو مقطوع یک تبصره‌ای دارد (چون می‌گوییم عضو مقطوع را می‌شود ذرع کرد و می‌شود وصل کرد.) تبصره‌ای در مورد عضو مقطوع در مقام قصاص دارد که با سه قید محدودیت‌ها را بیان کردیم و گفتیم آنجا بعید نیست اگر معارض را حل بکنیم و بگوییم بر اساس روایت اسحاق بن عمار اشکال دارد. این یک تبصره‌ای بر آن می‌شود.

نکته دوم

در تکمیل این صور چهارده‌گانه تکمله‌ای که طرح بحث می‌کنم و جای مباحثاتی دارد، بحث ثبوت دیه و عدم ثبوت دیه است، جایی که به هر شکلی قطع عضوی از هر کسی جایز شد، آنجا دیه هست یا نیست؟ (از مباحثی است که نمی‌خواهیم وارد آن بشویم و از مباحثی است که در ذیل پیوند باید به آن توجه کرد)

نکته سوم

این است که آنجا که جایز است، عضو باطنی یا ظاهری از کسی قطع شود به دلایلی که بعضی از آن‌ها را قبلاً اشاره کردیم، اذن طرف هم لازم است یا خیر؟ این هم یک بحث است که گفتیم بعید نیست الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم این مورد را بگیرد و اذن بخواهد.

نکته چهارم

در مرگ مغزی است، همان‌طور که ملاحظه کردید انظار متفاوتی وجود دارد و در استفتائات هم منعکس شده است که یک میانه‌ای است از حیات، در مرگ مغزی یک حیات نباتی پیدا می‌کند و بعضی قائل هستند که دیگر این مرده است، کالموت است بعضی می‌گویند این‌طور نیست و این در جواز و عدم جواز قطع در مواردی اثر دارد. این هم یک بحث است که ما این قسمت را نپرداختیم و در جای خود اهمیت دارد.

نکته پنجم

بحث مسلم و کافر است که این هم باید در این مباحث آنجا که می‌خواهد قطع بشود، از مسلم یا کافر و بعد وصل می‌شود یا ذرع می‌شود هم در قطع آن و هم در وصل و هم در ذرع و در نتیجه، در طهارت و عدم طهارت و جواز و عدم جواز، این هم تأثیر دارد. مسلم و غیر مسلم، تا حد زیادی واضح است در این اقسامی که گفتیم.

این نگاه مسلم و کافر را هم که در این صور درج بکنیم یک صور بیشتری پیدا می‌شود با یک تفاوت‌هایی که تقریباً روشن است.

بنابر این قطع عضو در مقام قصاص باشد یا نباشد، تفاوتی داشت، مقداری صورت‌ها را افزایش می‌دهد.

یکی هم بحث مسلم و کافر است که آن هم صور را افزایش می‌دهد.

در این صور یک بحث دیگری وجود دارد و آن این است که یکی بحث وصل بود و دیگری بحث ذرع است، وصل این است که یک عضو مصنوعی یا مقطوع یا از سلول بنیادی را به شکل جامد در می‌آورند و به شکل پیچ و مهره وصل می‌کنند.

ذرع هم این است که عضو زنده‌ای به یکی از این اشکالی که گفته شد سلول بنیادی و مقطوع از انسان یا حیوان، عضو ظاهری یا باطنی، ذرع و پیوند زده می‌شود.

یک چیز میانه‌ای هم فرضی متصور است و آن این است که عضوی است که ساخته می‌شود و به شکلی خون در او جریان پیدا می‌شود ولی حس در او پیدا نمی‌شود. با جریان خون از بدن این را به گونه‌ای زنده نگه می‌دارند ولی این حیات نباتی دارد حیات حیوانی ندارد.

تا اینجا صور از منظر چند تقسیم بود؛ قطع و وصل، انسان و حیوان، این تقسیمات بود که صور را پدید می‌آورد، سلول بنیادی یا عضو، این تقسیمات بود. ولی وصل و ذرع یکی از تقسیمات بود. وصل این بود که جماد است، ذرع این است که عضو حیوانی است یعنی حس دارد.

اما یک حال میانه‌ای دارد که آیا این عضو، وصل می‌شود به شکل عضو نباتی، مثل عضو فلج. این یک بحث دیگری است و اقسام متعددی را ایجاد می‌کند و ممکن است کسی بگوید وصل به شکل عضو نباتی ملحق به پیوند است به دلیل اینکه در انسان‌های عادی هم که عضو فلج می‌شود و هیچ حسی ندارد، این همان احکام جواز و عدم جواز و نظر و امثال اینها در آن جاری است و می‌شود الغاء خصوصیت به آن کرد،

به عبارت دیگر عضو پیوند خورده تا الان ذهن متصور به پیوندی بود که آن را عضو ذوحیات بکند، حیات حیوانی، ذو حس می‌کند.

اما اگر این عضو پیوند خورد، ولی حیات آن نباتی است، ممکن است بگوییم عین قبل است، ولی ممکن است تفاوت‌هایی هم پیدا بکند، مثلاً در باب استصحاب ممکن است کسی بگوید این از آن گرفته شده است و در این حسی پیدا نشده است، ممکن است استصحاب باد تبدل موضوع پیدا نشده است. تفاوت‌هایی ممکن است پیدا بکند گرچه این نوع پیوند که جنبه نباتی دارد نه حیوانی، ملحق که پیوندی است که در آن حس حیوانی وجود دارد.

این مجموعه بحث ما.

صور پایه چهارده صورت بود که یک بازسازی کردیم و گذشته را بر این تطبیق بدهید در این تقریری که می‌آید. ولی با توجه به بعضی از نکاتی که در ذیل مطرح شد، اقسام دیگری پیدا می‌شود و ضمن اینها می‌تواند گنجانده شود همان طور که در احکام شش حکم در هر یک از اینها مطرح کردیم گرچه مد نظر مستقیم و نقطه تمرکز ما همان جواز و عدم جواز نگاه بود

آنچه در غیر آن گفتیم یا در غیر التذاذ که نسبتاً بحث کردیم آن‌ها یک بحث اولیه است که شاید تا آخر هم نتایج همین باشد اما به هر حال استفراغ موسع تام در آن مباحث دیگر در این اقسام نمی‌خواهیم بگوییم وجود دارد. آنجا که استفراغ وسع تام انجام بدهیم آخر آن تخیل است و چیز دیگری نیست.

1. [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج10، ص279.](http://lib.eshia.ir/10083/10/279/%D8%A7%D8%B0%D9%86) [↑](#footnote-ref-1)